

استند گفت مرا از دعای خود چی ترسانی صادق رضی الله عنه بخا خود باز  
گفت و تمهیب بدار بود در قیام و قعود چون وقت سحر برت بلند  
که بر او دو دعای بد کرد ساعی بر نیاید که در این گشتند **و از این جمله است**  
که ابو بصیر گوید که بعدینه در آن دم و کثرتی همراه داشتند با و بی سبب شدم  
چون بیرون آمدم که بخام روم دیدم که جماعتی از اصحاب بربارت  
صادق رضی الله عنه توجه نمودند ایضا ایشان همراه شدم چون یکایک  
رضی الله عنه در آنیم و چشم وی بر من افتاد و فرمود ای بصیر بگو  
که در خانه بیرون و فرزند ان نشان جنب در می باید انداخته تا این  
رسول الله اصحاب را دیدم که می آمدند ترسیدم که این دولت ازین  
فوت شود تو بگو که در دیگر چنین کنیم و بیرون آمدم **و از این جمله است**  
که دیگری گفته است که دوستی داشته که منصور روبرو جیسس کرده بود  
صادق را رضی الله عنه در موسم حج در عرفات دیدم بعد از نماز عصر  
من رسیدم که حال دوست تو که در جیسس منصور بود چه شد گفت همچنان  
در جیسس و نسبت دست بدعا برداشت چون ساعی بر آن گفت  
و الله که دوست ترا بگذر استند را وی گوید که چون از حج باز شدم

از دوست خود پرسیدم که ترا کی گشتند گفت روز عرف  
بعد از نماز عصر **و از این جمله است** که دیگری گفته است در مکة  
بروی خریدم و بان چشمم کردم که آنرا از دست ندم تا  
بعد از وفات کفن من باشد چون از عرفات بفرز دلف  
باز گشتم از من غایب شد بسیار ممنوم شدم چون باید او  
از فرزند دلف یعنی آدم و در مسجد خیف نشستم تا گاه از آن صادق  
رضی الله عنه آمد که ترا می طلبید زود پیش وی رفتم و سلام  
گفتم و بگشتم روی بمن کرد فرمود که میخواهی که ترا بر وی  
دم که بعد از وفات کفن تو باشد گفت آری که بر دمن  
شده است غلام خود را او از داد غلام وی آمد و بر وی  
او زد چون دیدم همان بر دمن بود بعینه فرمود که این را بگیر  
خدا ای تعالی را اسما س کوی **و از این جمله است** که دیگری  
گفته است که روزی با صادق رضی الله عنه در مکة مسرفتم  
تا گاه بر زنی بگذر شستم که پیش وی گادی افتاده مرده بود  
و آن زن با جمعی از کودکان خود می گریستند صادق رضی الله

از دولت خود پرسیدم